

# تاریخ به روایت فلسفہ

از ہرودت تا آلن بدیو

احمد محمد پیور

دپارتمان انسان شناسی، دانشگاہ ماساچوسٹ - امہرسٹ

## به نام خدا

### فهرست

۱.....	مقدمه‌ی ناشر
۳.....	سخنی با خواننده
۷.....	فصل اول: مفاهیم و بنیان‌ها
۸.....	مقدمه
۸.....	فلسفه‌ی تاریخ: برخی اشارت‌ها
۱۴.....	وظایف مورخ
۱۵.....	امکان معرفت تاریخی
۱۸.....	سطوح تحلیل تاریخی
۲۰.....	دانش تاریخ‌نگارانه
۲۱.....	فهم تاریخ‌نگارانه
۲۴.....	قوانین تاریخ
۲۷.....	روایت و تفسیر
۲۸.....	تحقیق و نگارش تاریخی
۳۲.....	عینیت تاریخ‌نگارانه
۳۵.....	عینیت و روش
۳۷.....	تاریخ تطبیقی
۳۹.....	وفاق و معرفت
۴۳.....	فصل دوم: نوع‌شناسی تبیین
۴۴.....	مقدمه
۴۴.....	تبیین در تاریخ‌نگاری

۱۵۶	حقیقت و توصیف
۱۷۵	فصل چهارم: نگاهی به تاریخ‌نگاری
۱۷۶	مقدمه
۱۷۶	هرودت
۱۷۸	توسیدید
۱۸۴	تاریخ عمومی (۳۰۰ - ۱۰۰۰)
۱۸۶	تاریخ قومی - ملی (۵۰۰ - ۱۰۰۰)
۱۸۶	تاریخ محلی و تاریخ نهادی (۳۰۰ - ۱۰۰۰)
۱۸۷	بیوگرافی مسیحی
۱۸۸	تاریخ‌نگاری جهان در اواخر قرون وسطی
۱۸۹	تاریخ دودمانی
۱۸۹	تاریخ معاصر یا تاریخ چشم‌دید
۱۸۹	تاریخ‌نگاری شهری
۱۹۰	موزخان یونانی
۱۹۲	بنیان‌های رومی تاریخ‌نگاری
۱۹۳	پیدایش تاریخ‌نگاری یونانی
۱۹۶	فلسفه‌ی اسلامی تاریخ
۱۹۸	تاریخ‌نگاری در عصر رنسانس
۲۰۷	تاریخ‌نگاری در قرن نوزدهم و بیستم
۲۱۵	تاریخ‌گرایی سکولار
۲۱۹	فصل پنجم: پیوستار قاره‌ای - تحلیلی
۲۲۰	مقدمه
۲۲۰	فلسفه‌ی تأملی تاریخ
۲۲۹	هگل و الهیات تاریخ
۲۳۲	مارکس و الهیات زمینی
۲۴۲	فلسفه‌ی قاره‌ای
۲۴۹	فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ
۲۵۳	اثبات‌گرایی
۲۵۶	اثبات‌گرایی منطقی

۵۲	تبیین در میانه‌ی علم و غیرعلم
۵۵	تفسیر، تبیین و تفهیم
۵۷	تبیین‌های روایتی
۶۰	تبیین‌های علی
۶۱	تبیین‌های تبیینی
۶۲	تبیین‌های ژنتیکی
۶۳	تبیین‌کنش فردی
۶۴	تبیین‌کنش جمعی
۶۶	تبیین‌عقلانی‌کنش‌های جمعی
۶۸	تبیین‌تغییر اجتماعی
۷۲	علل کوچک فراوان
۷۲	فرضیات علی‌عام و خاص
۷۶	استدلال‌های علی در میان تاریخ
۷۷	عین‌گرایی در برابر ذهن‌گرایی
۸۳	ابده‌ی تاریخ جهان‌شمول
۸۹	فصل سوم: مبانی استدلالی
۹۰	مقدمه
۹۰	تجمیع
۹۳	تجمیع و دغدغه‌های فلسفی
۹۶	هستی‌شناسی ابژه‌های تاریخ‌نگارانه
۱۰۱	هستی‌شناسی اجتماعی و تبیین
۱۰۶	مفاهیم و انواع
۱۱۳	تاریخ و خطاهای منطقی موزخان
۱۱۸	مغالطه‌ها و موزخان
۱۲۳	تاریخ‌نگاری و اسطوره
۱۲۷	محدودیت‌های تاریخ‌نگاری
۱۳۲	فرض‌ها و استدلال‌های خلاف واقع
۱۳۶	نظریه‌ی انتقادی حقیقت
۱۳۹	متون و معنا
۱۵۱	علل‌کنش‌های انسانی

اخلاق میل	۴۸۶
از میل به ایدئولوژی	۴۸۸
ژوئیسانس، سیاست و خرد	۴۹۱
سوژه، توهم و دیگری	۴۹۴
این دو ژیزک	۴۹۷
هگل، ژیزک و گیرنده‌ی در حال ناپدیدشدن	۴۹۹
فصل دهم: چپ نو: آگامبن و بدیو	۵۰۵
مقدمه	۵۰۶
جورجو آگامبن: انسداد اخلاقی قدرت	۵۰۶
هوموساگر و حیات برهنه	۵۰۸
اخلاق مدرنیته	۵۱۳
کودکی و تاریخ، زبان و مرگ	۵۱۶
کودکی و تاریخ	۵۱۹
منجی‌گرایی	۵۲۱
روش‌شناسی آگامبن	۵۲۴
آلن بدیو: به سوی کثرت	۵۳۲
چرا هستی‌شناسی ریاضی؟	۵۳۶
ریاضیات به منزله‌ی هستی‌شناسی	۵۴۳
شرایط	۵۴۹
سوژه	۵۵۱
نظریه‌ی مجموعه‌ها	۵۵۷
رخداد	۵۵۹
توپوگرافی رخداد و حقیقت	۵۶۳
بازتعریف زمان و رخداد	۵۶۹
فصل یازدهم: سخن آخر	۵۷۱
منابع فارسی	۵۷۵
منابع انگلیسی	۵۷۶
نمایه	۶۱۷

### مقدمه‌ی ناشر

نشر لوگوس با قرار دادن شعار «زبان، فرهنگ، و اندیشه» در سرلوحه‌ی کار خود، چندین هدف مهم را بی می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین این اهداف، حمایت از تولیدات علمی تألیف شده توسط ایرانیان برای مخاطبان ایرانی است. آنچه جامعه‌ی دانشگاهی ما نیاز دارد ترجمه‌ی صرف محتواهای تولیدشده برای مخاطب غیرایرانی نیست، بلکه تولید و بازتولید یافته‌های علمی اندیشمندان ایرانی و غیرایرانی برای مخاطبان ایرانی است.

در این راستا، برنامه‌های جدی‌ای نیز در پیش روی نشر لوگوس قرار دارد و تئو چند از اساتید برجسته در حوزه‌های مختلف سرگرم نوشتن کتبی ویژه با تأکید بر حوزه‌ی روش‌شناسی‌های مختلف در علوم انسانی، از جمله در زمینه‌ی تحلیل گفتمان، نشانه‌شناسی و رتوریک و مانند آن هستند. به علاوه، به خاطر دل‌بستگی خودم به شیوه‌های انتقادی و تحلیلی نگارش علمی، مجموعه‌ای نیز در این زمینه در حال شکل‌گیری است.

در چنین حال و هوایی، اتفاقی بس میمون افتاد و به واسطه‌ی دوست دانشمندم، جناب مقدم مهدوی، با دکتر احمد محمدپور از نزدیک آشنا شدم. پیش‌ازاین، به واسطه‌ی سه‌گانه‌های روش‌شناسی؛ روش در روش، فراروش، و روش تحقیق کیفی ضدروش؛ دکتر محمدپور را به‌خوبی می‌شناختم. زمانی که



تاریخ‌نگاری و پیامدها و تأثیرهای این متعلقاتها از پیش‌نیازها و بایسته‌های پژوهش در تاریخ است. از حیث معرفت‌شناختی، باورپذیری و قابلیت اعتماد در مطالعه‌ی تاریخ با میزان دقت در توصیف و مرتبط‌کردن سازه‌های کلیدی تاریخ‌نگاری و معرفت‌گذاشته ارتباطی تنگاتنگ دارد. واقعیت‌ها در تاریخ جزو پاشنه آشیل‌هایی‌اند که بسیاری از مباحث کلیدی فلسفه‌ی تاریخ بر آنها استوار شده‌اند و در اصل ریشه در طیفی از ابهامات ویژه دارند که باید از ارزش‌ها، تئوری‌ها و تفسیرهای ما متمایز شوند. واقعیت‌ها در بسیاری موارد آفریده یا برساخته‌ی تصور نویسنده، شاعر یا تاریخ‌نگارند و میان واقعیت‌ها و شرایط واقعی که مصداق و توصیف صحیحی از آن شرایط هستند تفاوت انکار ناشدنی وجود دارد (Bunzl, 1997)؛ بدین ترتیب که آنچه ما اکنون به عنوان واقعیت می‌شناسیم صرفاً بازنمودی متفاوت و قابل‌تردید از حوادثی واقعی در بستر زمانی خاصی از گذشته‌ی تاریخی یک اجتماع است. همین دوسویگی در مفهوم تاریخ بر مفهوم واقعیت تاریخی و واقعیت‌های تاریخ‌نگارانه تأثیری شگرف می‌گذارد.

در حال، تاریخ چه بیان رخداد‌های واقعی در برهه‌ی زمانی خاصی از گذشته باشد و چه تفسیرها و تئوری‌های حال درباره‌ی گذشته، بازهم اهمیت خود را دارد. اما حتی اگر در کتاب‌ها هیچ واقعیت‌هایی وجود نداشته باشد یا کمتر از آنچه باشد که ما در ذهن داریم، بازهم نباید انکار کرد که حداقل یک دغدغه‌ی جدی هست. در تاریخ‌نگاری گذشته، وقایع به دو شیوه‌ی کلی ثبت می‌شود: برخی به گونه‌ای مکانیکی و طبیعی در حوزه‌ی خویش بر جای مانده‌اند و کشف و ثبت و گردآوری شده‌اند، مانند فسیل شدن یک ماهی یا خزه در یک ساحل؛ برخی حوادث و وقایع نیز به انتخاب منابع قدرتی منوط هستند که در زمان ثبت آنها باعث شده‌اند آن وقایع ثبت شوند و برخی دیگر از آنها ثبت نشوند (Kosso, 2001). غالب این وقایع تاریخی مکتوب بر اساس انتخاب و میل فاتحان، ثروتمندان، نجیبان و اربابان دین نوشته شده و بر جای مانده‌اند و نهایتاً همین شیوه‌ی انتخاب است که باعث می‌شود آن حادثه‌ی تاریخی یک‌طرفه و سوگیرانه قلمداد یا قضاوت شود؛ هرچند تا حدودی سودمند نیز هست و نشان می‌دهد مردم آن دوره‌ی تاریخی ویژه بیشتر به چه چیزهایی توجه داشته‌اند. تمرکز تاریخ‌نگاری بر درک انسان‌های گذشته از مسائل و چیزهای ویژه، پرسشی معرفت‌شناسانه را از تقابل‌های دوگانه‌ی تئوری / واقعیت و تفسیر / واقعیت پیش می‌کشد که طبق آن یا باید گزاره‌ی کالینگ‌وود (Collingwood, 1946, p. 215) را بپذیریم که بر آن بود تمام تاریخ، تاریخ اندیشه‌ها است، یا خیر. ما می‌توانیم بدانیم که احتمالاً مردم در گذشته چه می‌کرده‌اند، اما نمی‌دانیم چرا و با چه انگیزه‌ای. ما می‌گوییم سقراط، فیلسوف بودن و اخلاقی بودن

را بر ثروت مقدم می‌شمرد اما در واقع این مسئله مانند تمایز و برتری دو واقعه‌ی فیزیکی و روانی آنقدر روشن نیستند که بدانیم چرا چنین حکم و قضاوتی را صادر کرده‌ایم. دغدغه‌های معرفتی ما را مستقیماً به موضوع شواهد تاریخی یا همان دانش ما در خصوص گذشته و هر آنچه ما اکنون می‌سازیم، می‌کشاند.

صحت از شواهد تاریخی به مقایسه‌ی آن با علم یا حتی با محکمه‌ی قضایی می‌انجامد. شواهد در روش‌های علمی منبعی هستند برای تئوری‌سازی یا بنیادی برای بررسی و آزمودن نظریه‌ای که پیشنهاد شده است. دانشمندان علوم طبیعی، ابژه و پدیده‌هایی واقعی برای بررسی و آزمایش در دست دارند. در مقابل، محکمه‌ی قضایی بر شواهد گفتاری و متنی استوار است که به شیوه‌های متنوعی درآمده و داستان‌های معنادار، مجله‌ها، نامه‌ها، ادبیات، صورتحساب‌های تجاری و غیره را شامل می‌شود. با این حال، شواهد مادی و غیر گفتاری، از قبیل ساختمان‌های مخروبه یا آباد، سفالینه‌های شکسته، سنگ‌های زینتی، هنر و از این دست را در بر می‌گیرد. بررسی جداگانه‌ی همین قالب‌های آثار مادی و غیرمادی به ترتیب مرز تمایز میان باستان‌شناسان و تاریخ‌نگاران را مشخص می‌سازد، هرچند که شواهد متنی و مادی می‌توانند به کشف و بسط بینش و معرفت هر دو کمک کند. البته در این میان چون متون به گونه‌ای ثبت‌مند خلق شده‌اند، بیشتر در معرض اغوا، فریب و جعل واقعیت و گونه‌ای از انتخاب‌پذیری نویسنده قرار دارند. این آشفتگی برآمده از شکاف ابژه - شواهد / مدارک در تاریخ‌نگاری نیازمند روشنگری و ابهام‌زدایی است تا به این ترتیب فهم وضعیت تجربی تاریخ‌نگاری میسر شود. نه دیرینه‌شناسان هرگز می‌توانند دایناسورها را ببینند و نه تاریخ‌نگاران فراعنه را. لذا ما تنها امیدواریم از روی شواهد بتوانیم به توصیفی دقیق دست یابیم و دغدغه‌ی اساسی نیز در این میان صحت شواهدی است که بتوانند معیارهای اعتبار، سندیت، پایایی و نیز معنابخشی به واقعیت‌ها و شواهد را تضمین کرده و بسط دهند. هیوم (Hume, 1975 [1740]) به همبستگی ساده‌ای میان باورپذیری شواهد تاریخی و تعداد سال‌ها و انتقال‌دهندگان اطلاعات از شخصی به شخص دیگر و میان حوادث و اکنون اشاره می‌کند. تاریخ‌نگاران مدرن برای قضاوت در مورد اعتبار شواهد نیازمندند بدانند چه کسی آن شواهد را ضبط کرده است. چگونه راجع به آن چیزی که توصیف کرده شناخت پیدا کرده است؟ دلیلش برای نوشتن در این مورد بخصوص چه بوده است؟ چه علایق ویژه‌ای داشته است؟ نفوذ پیشاپنداشته‌های فرهنگی مورخ در تفسیر شواهد بسی بیشتر است از حساسیت تأثیر آن بحث‌ها در ارزیابی اعتبار و سندیت. لذا خود آن سندی که به کار می‌بریم باید آنقدر غنی و پر معنا باشد که

## مقدمه

در این فصل به برخی از مهم‌ترین مفاهیم، اصول و واژه‌های کلیدی در علوم اجتماعی با تأکید بر روش تاریخی پرداخته می‌شود که برای فهم و همراه شدن با فصل‌های بعدی کتاب اهمیت ویژه‌ای دارند. با این حال، باید در نظر داشت که مفاهیم و اصول مذکور به هیچ وجه به آنچه در اینجا بیان می‌شود، محدود نیست. از سویی دیگر، مناقشه‌های نظری بر سر حدود و ثغور این مفاهیم همچنان ادامه دارد. فصل حاضر در نظر دارد اهمیت کلیدی و پیچیدگی‌های نظری این مفاهیم را یادآور شده، از مسلم فرض کردن تعریف و کاربرد آن‌ها اجتناب ورزد.

برخی از مفاهیم مطرح در این فصل نظیر امکان‌پذیری معرفت تاریخی، سطح تحلیل، تفهم، قانون، روایت، تفسیر، عینیت، وفاق، مقایسه یا نگارش تحقیق برای علوم تاریخی اهمیتی دوچندان دارند، به ویژه که در زمینه‌های مجزا از دیگر علوم اجتماعی نظیر جامعه‌شناسی یا مردم‌شناسی به کار می‌روند.

## فلسفه‌ی تاریخ: برخی اشارت‌ها

تقریباً اکثر مباحث فلسفی در تحلیل‌های تاریخ‌نگاران ماهیتی معرفت‌شناختی<sup>۱</sup> دارند و بیشتر دغدغه‌های اساسی معرفت‌شناسی نیز به اموری چون تحلیل، توصیف و فهم گذشته باز می‌گردد. برخی پرسش‌های کلیدی در این میان عبارت‌اند از: آیا می‌توان از گذشته شناخت حاصل کرد؟ به عبارتی، چه چیزهایی را می‌توان شناخت و کدام مسائل و رای محدودیت‌های معرفتی ما قرار دارند؟ کدام توصیف را می‌توان حقیقی و دقیق و کدام را اشتباه و نادقیق دانست؟ وجه تمایز تفسیر تأییدشده از گمانه یا بدعت چیست؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌دانیم آنچه ادعا می‌شود رخ داده، واقعاً رخ داده است؟ البته این‌ها مباحثی‌اند منحصربه‌فرد برای تاریخ‌نگاری و می‌توان از زوایا و منظرهای معرفت‌شناسانه‌ی کلی‌تری نیز وارد آن‌ها شد، اما در تاریخ‌نگاری (همانند زندگی و علم) میان داده‌هایی که در دسترس‌اند و ابژه‌ی مورد علاقه‌ی ما شکاف وجود دارد. ما معمولاً در مطالعه‌ی تاریخ به مردم گذشته، کنش‌ها، ایده‌ها، ابزارها و حتی پوشاکشان نیز توجه می‌کنیم و بر اساس متون و شواهد موجود بر جای مانده از آن‌ها ادعا می‌کنیم که راجع به آنان شناخت داریم. در این جاست که پرسش‌هایی رخ می‌نمایند که هرکدام به دنبال خود یک مدل توجیه معرفتی خلق می‌کنند. تلاقی شکاف میان شواهد موجود و ابژه‌ی تاریخی تحقیق با دو مسئله‌ی متمایز دست به

گریبان است. نخست این‌که آن چیزهایی را که می‌خواهیم راجع به آن‌ها شناخت حاصل کنیم در گذشته واقع‌اند، سپری شده‌اند، مرده‌اند یا دیگر قابل مشاهده نیستند. دیگر این‌که بسیاری از ابژه‌های تاریخی را انسان‌ها تشکیل داده‌اند (Kosso, 2008). آن‌ها دارای اراده و مشخصه‌های متمایز بوده و دیگر به فرهنگ زمان ما تعلق ندارند و از این‌رو فهم آن‌ها مرزی است که کمتر روش و ایده‌ای قادر است حتی به آن‌ها نزدیک شود. این دو مسئله ما را درگیر پرسش برابری تاریخ‌نگاری با علوم طبیعی می‌نماید که پاسخ آن با بله - خیر حاصل نمی‌شود و باید از لحاظ روش‌شناختی و نتایج هرکدام باهم به تفصیل مقایسه شوند (Bloch, 1964). در نزد مورخان جایگاه تفسیر اهمیت خاصی دارد و به طرح مباحثی نظیر نسبی‌گرایی<sup>۲</sup>، رئالیسم، شک‌گرایی<sup>۳</sup> و اثبات‌گرایی<sup>۴</sup> دامن زده است؛ اما همین رویکردها نیز غالباً مباحث بنیادی معرفت‌شناسانه را دور زده و توصیف‌های تاریخ‌نگاران را بی‌ارزش قلمداد می‌کنند. دغدغه‌ی ابژکتیو یا سوژکتیو بودن توصیف‌های تاریخ‌نگاران در مطالعات انسانی درخطر تحمیل ایده‌ها و حساسیت‌های ویژه توصیف‌گر به افراد توصیف‌شده قرار دارد که خود به نادقیق بودن توصیف‌های تاریخ‌نگاری می‌انجامد. لذا باید گذشته را با مفاهیم متناسب و به شیوه‌هایی که تا حدودی برای ما فهم‌پذیر باشند، توصیف کنیم اما در اینجا، این پرسش پیش می‌آید که مفاهیم مناسب و شیوه‌های نسبتاً فهم‌پذیر برای این منظور چیستند. در واقع، همان‌طور که کروچه (Croce, 1941, p. 19) می‌گوید: الزاماتی اساسی و کاربردی وجود دارند که زمینه‌ساز همه‌ی قضاوت‌های تاریخی‌اند و به همه‌ی تاریخ، ویژگی تاریخ معاصر بودن را می‌بخشند.

این ذهنی بودن ثابت توصیف‌های تاریخ‌نگاران گاه بیشتر از یک دغدغه‌ی معرفتی است و در برخی موارد به یک پدیده‌ی اخلاقی بدل می‌شود. درنهایت، ممکن است به یک استعمارگرایی روشنفکری (Hodder, 1991, p. 110) منتهی شود که طی آن ذهنیت‌ها، ارزش‌ها و ایده‌های خود را بر توصیف مردم تحمیل کنیم. یکی از راه‌های برون‌رفت از این مشکل پذیرش ذهنی بودن و انکار صریح تمام ادعاها در خصوص دقیق بودن توصیف‌های تاریخی است. در این صورت، برای توصیف گذشته، صرفاً به حفظ مسؤولیت و تعهد به توصیف منصفانه و عقلانی آن نیاز داریم و بس. پرسش‌های بزرگ معرفتی تا حدودی پای پرسش‌های متافیزیکی را نیز به میان می‌کشند، هرچند پرسش‌های متافیزیکی به گونه‌ای‌اند که گویی برای کار در باب معرفت‌شناسی چندان هم ناگزیر نیستند. با این حال، باید راجع به ماهیت هر چیزی شناخت داشته باشیم. شناخت متعلق‌های